

Submit Date: 07 February 2026
Revise Date: 01 July 2026
Accept Date: 08 July 2026
Initial Publish: 25 July 2026
Final Publish: 22 December 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

State Civil Liability for Human Rights Violations with Emphasis on the Practice of International Bodies

Masoud Shekouhi*¹

1. MA, Department of Public Law, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran

* Corresponding Author's Email: Masoud.shekouhi@gmail.com

ABSTRACT

State civil liability for human rights violations is regarded as one of the most important mechanisms for ensuring the implementation of international obligations and the effective protection of individuals' fundamental rights. The development of international supervisory and judicial systems in recent years has led to a transformation in the foundations, conditions of establishment, and methods of reparation for damage arising from States' breaches of human rights obligations. This article aims to explain the conceptual and legal framework of State civil liability in the field of human rights and to analyze the criteria for its establishment. It addresses the following questions: what are the foundations and elements of State civil liability for human rights violations in international law; what criteria do international judicial bodies apply in determining violation and attribution; and what models of reparation have emerged? The research method is descriptive-analytical and is based on the study of documents and judicial practice. Accordingly, by focusing on the decisions of international bodies, particularly the International Court of Justice and the European Court of Human Rights, the article examines the criteria for establishing violation, the rules governing the attribution of conduct by State agents, the role of States' positive obligations, and methods of reparation. The findings indicate that the model of State responsibility in the field of human rights has moved from a fault-based approach toward an obligation-based and protection-oriented approach, and that the scope of responsibility for both acts and omissions has expanded. Nevertheless, challenges such as the effective enforcement of reparatory judgments, conflict with State immunity, and ambiguity in certain criteria of attribution persist. Finally, the article presents solutions for strengthening the effectiveness of the system of State responsibility in the field of human rights.

Keywords: State civil liability, human rights violations, reparation, international judicial practice

How to cite: Shekouhi, M. (2027). State Civil Liability for Human Rights Violations with Emphasis on the Practice of International Bodies. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(5), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱۸ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۰ تیر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۷ تیر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۳ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر با تأکید بر رویه مراجع بین‌المللی

مسعود شکوهی^{۱*}

۱. کارشناسی ارشد، گروه حقوق عمومی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Masoud.shekouhi@gmail.com

چکیده

مسئولیت مدنی دولت در قبال نقض حقوق بشر از مهم‌ترین سازوکارهای تضمین اجرای تعهدات بین‌المللی و حمایت مؤثر از حقوق بنیادین اشخاص محسوب می‌شود. توسعه نظام‌های نظارتی و قضایی بین‌المللی در سال‌های اخیر، موجب تحول در مبانی، شرایط تحقق و شیوه‌های جبران خسارت ناشی از نقض تعهدات حقوق بشری دولت‌ها شده است. این مقاله با هدف تبیین چارچوب مفهومی و حقوقی مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر و تحلیل معیارهای احراز آن، به این پرسش‌ها می‌پردازد که مبانی و عناصر تحقق مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر در حقوق بین‌الملل چیست، مراجع قضایی بین‌المللی چه معیارهایی برای احراز نقض و انتساب به کار می‌برند، و چه الگوهایی برای جبران خسارت شکل گرفته است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه اسناد و رویه قضایی است. در این راستا، با تمرکز بر آرای مراجع بین‌المللی به‌ویژه دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان اروپایی حقوق بشر، معیارهای احراز نقض، ضوابط انتساب رفتار مأموران، نقش تعهدات مثبت دولت و شیوه‌های جبران خسارت بررسی می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد الگوی مسئولیت دولت در حوزه حقوق بشر از رویکرد تقصیرمحور به سمت رویکرد تعهدمحور و حمایت‌محور حرکت کرده و دامنه مسئولیت در قبال فعل و ترک فعل توسعه یافته است. با این حال، چالش‌هایی چون اجرای مؤثر احکام جبرانی، تعارض با مصونیت دولت و ابهام در برخی معیارهای انتساب، همچنان پابرجاست. مقاله در پایان، راهکارهایی برای تقویت کارآمدی نظام مسئولیت دولت در حوزه حقوق بشر ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: مسئولیت مدنی دولت، نقض حقوق بشر، جبران خسارت، رویه قضایی بین‌المللی

نحوه استناددهی: شکوهی، مسعود. (۱۴۰۶). مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر با تأکید بر رویه مراجع بین‌المللی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۵)، ۱۹-۱.

الگوی مسئولیت دولت با توسعه‌ها و تفسیرهای خاصی همراه شود. (Pisillo-Mazzeschi, 2018)

در حقوق بین‌الملل بشر، تعهدات دولت‌ها صرفاً به «عدم نقض» محدود نیست، بلکه شامل تعهد به احترام، تعهد به حمایت و تعهد به تضمین و اجرا نیز می‌شود. این تحول مفهومی، دامنه مسئولیت دولت را از حوزه افعال مستقیم مأموران دولتی به قلمرو ترک فعل، قصور در پیشگیری، ضعف در نظارت، و نارسایی در سازوکارهای حمایتی گسترش داده است. (Clapham, 2018) به همین دلیل، مفهوم «تعهدات مثبت دولت» به یکی از محورهای کلیدی در تحلیل مسئولیت ناشی از نقض حقوق بشر تبدیل شده است؛ مفهومی که در رویه قضایی بین‌المللی به‌طور فزاینده مورد شناسایی و اعمال قرار گرفته است. (Mowbray, 2019)

نقش مراجع قضایی بین‌المللی در تکوین و توسعه عملی این حوزه، نقشی تعیین‌کننده بوده است. آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده‌های مرتبط با تعهدات بشردوستانه و حقوق بشری، در کنار رویه گسترده و تأثیرگذار دیوان اروپایی حقوق بشر، معیارهای مهمی درباره انتساب رفتار، احراز نقض، رابطه سببیت، و اشکال جبران خسارت ارائه داده‌اند. دیوان اروپایی حقوق بشر به‌ویژه با توسعه دکترین تعهدات مثبت، استاندارد «مراقبت مقتضی» (due diligence) و الزام به اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و حمایتی، دامنه مسئولیت دولت‌ها را در قبال رفتار اشخاص ثالث و شرایط ساختاری نیز بسط داده است. (Letsas, 2019; Mowbray, 2021) در نتیجه، مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر، دیگر محدود به نقض‌های مستقیم و آشکار نیست، بلکه حوزه‌ای چندلایه و مبتنی بر ارزیابی عملکرد کلان حکمرانی را در بر می‌گیرد.

در کنار توسعه مبانی تحقق مسئولیت، اشکال جبران خسارت نیز در این حوزه دچار تحول شده است. الگوی کلاسیک جبران که مشتمل بر اعاده وضع به حال سابق، غرامت و رضایت بود، در

دولت از توان بالایی برای نقض حقوق بشر برخوردار است؛ از این رو، در حقوق بشر بین‌المللی، تعهدات و مسئولیت‌ها عمدتاً بر دوش دولت قرار دارد. (Mir Mousavi & Haghighat, 2002) مسئولیت مدنی دولت در قبال نقض حقوق بشر، امروزه به یکی از ارکان بنیادین نظام حقوق بین‌الملل معاصر تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از حقوقدانان، گذار از «حقوق بین‌الملل دولت‌محور» به «حقوق بین‌الملل انسان‌محور» را در پرتو توسعه رژیم‌های مسئولیت و پاسخگویی دولت‌ها تحلیل می‌کنند. در این چارچوب، دولت دیگر صرفاً بازیگر برخوردار از حاکمیت مطلق تلقی نمی‌شود، بلکه دارنده تعهداتی الزام‌آور در برابر افراد و جامعه بین‌المللی است که نقض آن‌ها، مسئولیت حقوقی و تعهد به جبران را به دنبال دارد. (Crawford, 2019) گسترش اسناد الزام‌آور حقوق بشری، توسعه سازوکارهای نظارتی و شکل‌گیری رویه‌های قضایی منطقه‌ای و جهانی، موجب شده است که مسئولیت دولت در حوزه حقوق بشر از یک بحث نظری محدود، به یک نظام نسبتاً منسجم از قواعد، معیارها و ضمانت‌اجراها تبدیل شود. (Cassese, 2013; Shaw, 2021)

مبنای کلاسیک مسئولیت دولت در حقوق بین‌الملل، ارتکاب «فعل متخلفانه بین‌المللی» و انتساب آن به دولت است؛ الگویی که به‌صورت منسجم در طرح مواد مسئولیت دولت‌ها تدوین شده توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل تبیین شده است. مطابق این چارچوب، هرگاه رفتاری قابل انتساب به دولت، ناقض یک تعهد بین‌المللی باشد، مسئولیت بین‌المللی دولت محقق می‌شود، فارغ از اینکه نقض مزبور در حوزه حقوق بشر، محیط زیست یا سایر تعهدات بین‌المللی رخ داده باشد. (Crawford, 2013) با این حال، در حوزه حقوق بشر، ویژگی‌های خاص تعهدات — از جمله ماهیت بنیادین، ارتباط مستقیم با اشخاص، و در مواردی وصف تعهدات عام‌الشمول — موجب شده است که

مبحث اول: کلیات و چارچوب مفهومی مسئولیت مدنی دولت در حقوق بین‌الملل

گفتار اول: مفهوم مسئولیت مدنی دولت در حقوق بین‌الملل

مسئولیت مدنی دولت در حقوق بین‌الملل را می‌توان به‌عنوان نظامی از قواعد ثانویه توصیف کرد که در واکنش به نقض تعهدات بین‌المللی توسط دولت‌ها فعال می‌شود و پیامد آن، ایجاد تعهد به توقف نقض، تضمین عدم تکرار و جبران کامل خسارت است. در ادبیات کلاسیک، مسئولیت دولت ابزاری برای حفظ تعادل میان حاکمیت دولت‌ها و الزام‌آوری حقوق بین‌الملل تلقی می‌شد؛ اما در رویکردهای معاصر، این نهاد به‌عنوان یکی از ستون‌های تضمین اثربخشی هنجارهای بین‌المللی و حمایت از ذی‌نفعان نهایی قواعد، یعنی اشخاص و جوامع، تحلیل می‌شود. (Crawford, 2019; Shaw, 2021)

از منظر نظری، تمایز میان «قواعد اولیه» و «قواعد ثانویه» در این حوزه اهمیت بنیادین دارد. قواعد اولیه، همان تعهدات ماهوی دولت‌ها هستند؛ مانند تعهد به رعایت حقوق بشر، منع تبعیض، منع شکنجه یا تضمین دادرسی عادلانه. در مقابل، قواعد ثانویه مشخص می‌کنند که در صورت نقض این تعهدات چه پیامدهایی ایجاد می‌شود، چه شرایطی برای انتساب نقض وجود دارد و چه اشکالی از جبران باید اعمال شود. نظام مسئولیت دولت عمدتاً در قلمرو قواعد ثانویه قرار می‌گیرد و به همین دلیل، ماهیتی ساختاری و فرابخشی دارد و در همه شاخه‌های حقوق بین‌الملل، از حقوق بشر تا حقوق محیط زیست، جاری است.

در تحلیل‌های جدید، مسئولیت مدنی دولت صرفاً یک واکنش پسینی به نقض تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی از سازوکار پیشینی تضمین اجرا نیز محسوب می‌گردد. آگاهی دولت‌ها از اینکه نقض تعهدات، الزام به جبران گسترده و حتی اصلاحات ساختاری را به دنبال خواهد داشت، خود عاملی بازدارنده و تنظیم‌کننده رفتار حاکمیتی است. به بیان دیگر، مسئولیت مدنی دولت علاوه بر

حوزه حقوق بشر با اشکال تکمیلی مانند تضمین عدم تکرار، اصلاحات ساختاری، تغییر قوانین و رویه‌ها، و اقدامات نمادین و ترمیمی همراه شده است. (Shelton, 2015) مراجع قضایی حقوق بشری در بسیاری از موارد، دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر عمومی و ساختاری ملزم کرده‌اند که فراتر از جبران فردی خسارت است و به اصلاح نظام حقوقی یا اجرایی منجر می‌شود. این تحول، پیوند میان مسئولیت مدنی دولت و اصلاح حکمرانی عمومی را تقویت کرده است. (Helfer & Voeten, 2020)

با وجود این تحولات، چالش‌های مهمی در مسیر تحقق مؤثر مسئولیت مدنی دولت در قبال نقض حقوق بشر باقی است. از جمله می‌توان به ابهام در برخی معیارهای انتساب، دشواری اثبات رابطه سببیت در نقض‌های ساختاری، تعارض اجرای احکام جبرانی با مصونیت دولت، و ضعف سازوکارهای اجرای آراء بین‌المللی اشاره کرد. افزون بر این، تنوع نظام‌های منطقه‌ای حقوق بشر و تفاوت در استانداردهای رسیدگی و جبران، موجب نوعی ناهمگونی در رویه‌ها شده است که نیازمند تحلیل انتقادی و نظام‌مند است.

بر این اساس، مقاله حاضر با هدف تبیین و تحلیل چارچوب مسئولیت مدنی دولت در قبال نقض حقوق بشر در حقوق بین‌الملل و با تمرکز بر رویه مراجع بین‌المللی، در پی پاسخ به این پرسش‌های اصلی است: مبانی و عناصر تحقق مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر چیست؟ مراجع قضایی بین‌المللی چه معیارهایی برای احراز نقض و انتساب به کار می‌برند؟ و الگوهای جبران خسارت در این حوزه چه تحولاتی را تجربه کرده است؟ روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، اسناد بین‌المللی و رویه قضایی است.

این چارچوب، مسئولیت دولت را بر دو پایه استوار می‌کند: انتساب رفتار و نقض تعهد بین‌المللی. اهمیت این الگو در آن است که یک مدل عمومی و فرابخشی ارائه می‌دهد که قابلیت اعمال در حوزه‌های مختلف، از جمله حقوق بشر، را دارد. پژوهش‌های متأخر نشان می‌دهد که بسیاری از مراجع قضایی و داوری، این چارچوب را به‌عنوان بیانگر حقوق عرفی پذیرفته‌اند و در استدلال‌های خود به آن استناد می‌کنند. (Shaw, 2021)

در سال‌های اخیر، تحلیل‌های انتقادی نشان داده‌اند که نظام مسئولیت دولت از یک ساختار صرفاً دوجانبه (bilateral) فاصله گرفته و به سمت یک ساختار چندجانبه و جامعه‌محور حرکت کرده است. در گذشته، مسئولیت غالباً در قالب رابطه میان «دولت ناقض» و «دولت زیان‌دیده» تحلیل می‌شد؛ اما امروزه در مواردی مانند نقض گسترده حقوق بشر، تعهدات عام‌الشمول و قواعد آمره، کل جامعه بین‌المللی ذی‌نفع تلقی می‌شود. این تحول، دامنه طرح مسئولیت و مطالبه جبران را گسترش داده است. (Milanovic, 2021)

از منظر مبنایی، گذار از رویکرد تقصیرمحور به رویکرد نقض‌محور، یکی از تحولات کلیدی در این حوزه است. در رویکرد تقصیرمحور، اثبات بی‌احتیاطی یا سوءنیت شرط تحقق مسئولیت تلقی می‌شد؛ اما در الگوی جدید، صرف احراز عدم انطباق رفتار با تعهد بین‌المللی کفایت می‌کند. این تحول به‌ویژه در حوزه حقوق بشر اهمیت دارد، زیرا بسیاری از نقض‌ها در قالب سیاست‌ها یا ساختارها رخ می‌دهد و اثبات تقصیر شخصی دشوار است.

گفتار سوم: جایگاه نقض حقوق بشر در نظام مسئولیت بین‌المللی دولت

نقض حقوق بشر در نظم حقوقی معاصر، یکی از برجسته‌ترین مصادیق فعل متخلفانه بین‌المللی است. تعهدات حقوق بشری دولت‌ها، تعهداتی مستمر، فراگیر و ناظر بر رابطه دولت با افراد

کارکرد جبرانی، دارای کارکرد پیشگیرانه و تنظیمی نیز هست. (Shelton, 2015)

در حوزه حقوق بشر، مفهوم مسئولیت مدنی دولت با ویژگی‌های خاصی همراه است. نخست آنکه زیان‌دیده نهایی غالباً اشخاص حقیقی هستند، نه دولت‌ها. دوم آنکه خسارت صرفاً مادی نیست، بلکه ابعاد گسترده معنوی، حیثیتی و ساختاری دارد. سوم آنکه جبران، اغلب نیازمند اقدامات غیرمالی مانند اصلاح قوانین، تغییر رویه‌های اجرایی و تضمین‌های نهادی است. این ویژگی‌ها سبب شده است که مفهوم مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر، از قالب سنتی روابط بین‌الدولی فراتر رود و به سمت یک الگوی «انسان‌محور» حرکت کند. (Peters, 2019)

همچنین در ادبیات جدید، تأکید می‌شود که مسئولیت دولت لزوماً مبتنی بر تقصیر ذهنی نیست، بلکه مبتنی بر نقض عینی تعهد است. این رویکرد عینی‌گرایانه موجب می‌شود که تمرکز از بررسی نیت و انگیزه مقام دولتی، به ارزیابی انطباق یا عدم انطباق رفتار با تعهد بین‌المللی منتقل شود. چنین برداشتی، با منطق حمایتی حقوق بشر سازگارتر است؛ زیرا بار اثبات را برای زیان‌دیدگان سبک‌تر می‌کند و مانع از فرار دولت‌ها از مسئولیت به بهانه نبود سوءنیت می‌شود.

گفتار دوم: مبنای شکل‌گیری نظام مسئولیت دولت در حقوق بین‌الملل

نظام معاصر مسئولیت دولت نتیجه یک فرآیند تدریجی تکوین عرفی و تلاش‌های تدوینی گسترده است. اگرچه از قرن نوزدهم ایده پاسخگویی دولت‌ها در قبال خسارات واردشده به اتباع بیگانه مطرح بود، اما چارچوب منسجم و عام مسئولیت دولت در قرن بیستم و بیست‌ویکم شکل گرفت. نقطه عطف این روند، تدوین طرح مواد مسئولیت دولت‌ها توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل بود که حاصل چند دهه کار نظری و بررسی رویه‌های دولتی و قضایی است.

حقوقی است، نه صرفاً واقعی. معیار اصلی، جایگاه و کارکرد شخص یا نهاد در ساختار اعمال حاکمیت است. بر این اساس، رفتار هر یک از ارکان دولت در هر سطح و هر قوه به دولت منتسب می‌شود، حتی اگر خارج از حدود صلاحیت یا برخلاف دستور عمل کرده باشند.

قواعد انتساب همچنین رفتار نهادهای عمومی، مؤسسات مستقل دارای اختیار حاکمیتی، و اشخاصی را که مأمور انجام وظایف عمومی هستند، در بر می‌گیرد. افزون بر این، در مواردی که اشخاص یا گروه‌های غیردولتی تحت هدایت یا کنترل مؤثر دولت عمل می‌کنند، رفتار آنان نیز می‌تواند به دولت منتسب شود. بحث درباره معیار «کنترل مؤثر» و حدود آن، همچنان از مباحث زنده در دکرین و رویه قضایی است. (Milanovic, 2021)

در حوزه حقوق بشر، مسئله انتساب ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند؛ زیرا بسیاری از نقض‌ها توسط بازیگران غیردولتی، شرکت‌ها، گروه‌های مسلح یا حتی افراد خصوصی رخ می‌دهد. تحول مهم در این زمینه، توسعه دکرین «تعهدات مثبت» و «مراقبت مقتضی» است. بر اساس این رویکرد، اگر دولت در پیشگیری، نظارت، قانون‌گذاری یا واکنش مؤثر نسبت به نقض‌های قابل پیش‌بینی کوتاهی کند، ممکن است مسئول شناخته شود، حتی اگر مرتکب مستقیم، شخص خصوصی باشد.

این تحول نشان می‌دهد که انتساب در حقوق بشر صرفاً مبتنی بر رابطه سازمانی نیست، بلکه بر ارزیابی عملکرد کلی دولت در مدیریت خطر و حمایت از حقوق افراد نیز استوار است. به بیان دیگر، مسئولیت دولت می‌تواند ناشی از «نقض در سطح نظام حکمرانی» باشد، نه صرفاً «نقض در سطح رفتار فردی مأمور». این برداشت، پیوند عمیقی میان حقوق بشر و نظریه‌های نوین مسئولیت دولت برقرار کرده است.

تحت صلاحیت آن هستند. برخلاف بسیاری از تعهدات کلاسیک بین‌المللی که ماهیتی متقابل و قراردادی داشتند، تعهدات حقوق بشری ماهیتی عینی و حمایتی دارند و هدف آن‌ها صیانت از کرامت انسانی است. (Clapham, 2018)

ادبیات جدید حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند که بسیاری از تعهدات حقوق بشری دارای وصف عام‌الشمول یا نزدیک به آن هستند؛ به این معنا که رعایت آن‌ها صرفاً به نفع یک دولت خاص نیست، بلکه به نفع کل جامعه بین‌المللی است. این برداشت، جایگاه نقض حقوق بشر را در نظام مسئولیت دولت ارتقاء داده و امکان واکنش گسترده‌تر بین‌المللی را فراهم کرده است. (Peters, 2019)

در رویه قضایی بین‌المللی نیز این تحول مشهود است و مراجع بین‌المللی در تحلیل نقض‌های حقوق بشری، رویکردی موسع‌تر نسبت به احراز مسئولیت دولت اتخاذ کرده‌اند. در آرای مختلف، بر این نکته تأکید شده که دولت نمی‌تواند با استناد به ساختار داخلی یا تقسیم صلاحیت‌های نهادی، از مسئولیت بین‌المللی شانه خالی کند. هرگونه نقض تعهد حقوق بشری توسط هر رکن یا مقام، در سطح بین‌المللی به دولت منتسب می‌شود. (Crawford, 2019)

در همین راستا، رویه قضایی، از جمله در آرای دیوان‌های بین‌المللی، نشان می‌دهد که نقض حقوق بشر می‌تواند ناشی از سه دسته وضعیت باشد: اقدام مستقیم دولت، ترک فعل و قصور در اقدام، و نارسایی‌های ساختاری یا سیستمی. دسته سوم، از تحولات مهم حقوق بشر معاصر است؛ جایی که مسئولیت دولت نه به دلیل یک واقعه منفرد، بلکه به دلیل الگوی ناکارآمد حکمرانی یا ضعف نظام نظارتی احراز می‌شود.

گفتار چهارم: مبانی انتساب فعل متخلفانه به دولت

انتساب رفتار به دولت، رکن کلیدی در تحقق مسئولیت است و بدون آن، حتی نقض آشکار تعهد نیز به مسئولیت بین‌المللی دولت منجر نمی‌شود. در حقوق بین‌الملل، انتساب مفهومی هنجاری و

در تحلیل نوین، تعهدات حقوق بشری صرفاً تعهد به «خودداری از نقض» نیستند، بلکه شامل تعهدات ایجابی برای حمایت، پیشگیری، تحقیق و جبران نیز می‌شوند. این توسعه مفهومی به‌ویژه در ادبیات معاصر حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است. پژوهشگران نشان داده‌اند که ساختار تعهدات حقوق بشری امروز مبتنی بر سه‌گانه احترام، حمایت و ایفاء (respect, protect, fulfil) است و نقض هر یک می‌تواند مبنای مسئولیت دولت قرار گیرد. (Shelton, 2021)

در رویه قضایی نیز، مراجع بین‌المللی به‌طور مستمر بر گستره تعهدات قراردادی دولت‌ها تأکید کرده‌اند. برای نمونه، دیوان اروپایی حقوق بشر در تفسیر پویا از تعهدات مندرج در کنوانسیون، بارها اعلام کرده است که دولت‌ها باید حقوق تضمین شده را به‌صورت «عملی و مؤثر» تضمین کنند، نه صرفاً نظری و صوری. این تفسیر پویا، دامنه تعهدات و در نتیجه دامنه مسئولیت را گسترش داده است.

از منظر منابع، علاوه بر معاهدات منطقه‌ای و جهانی، پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز چارچوب عمومی مسئولیت ناشی از نقض تعهد بین‌المللی را ارائه می‌دهد که در رویه قضایی به‌طور گسترده مورد استناد قرار گرفته است. (Crawford, 2013)

گفتار دوم: نقض تعهد حقوق بشری و معیارهای احراز آن

عنصر دوم، وقوع نقض تعهد بین‌المللی است. نقض زمانی محقق می‌شود که رفتار دولت با آنچه تعهد بین‌المللی اقتضا می‌کند، ناسازگار باشد. در حوزه حقوق بشر، احراز نقض غالباً مستلزم تحلیل استانداردهای رفتاری دولت و سنجش اقدامات آن در پرتو معیار «دقت لازم» (due diligence) است.

در رویکرد معاصر، نقض صرفاً به افعال مستقیم ناقض محدود نیست، بلکه ترک فعل دولت در انجام تعهدات حمایتی نیز می‌تواند نقض محسوب شود. ادبیات جدید حقوق بین‌الملل حقوق بشر،

مبحث دوم: مبانی و شرایط تحقق مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر در حقوق بین‌الملل (توسعه‌یافته و مشروح)

تحقق مسئولیت مدنی دولت در حوزه نقض حقوق بشر در حقوق بین‌الملل مستلزم احراز مجموعه‌ای از عناصر و شرایط حقوقی است که در طی دهه‌های اخیر، هم در اسناد تدوینی و هم در رویه مراجع قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی، به‌صورت تدریجی تبیین و تکمیل شده‌اند. برخلاف رویکرد سنتی مسئولیت دولت که بیشتر بر نقض تعهدات دوجانبه میان دولت‌ها متمرکز بود، در نظام حقوق بشر، مسئولیت دولت مبتنی بر نقض تعهدات عینی و عام‌الشمول در برابر اشخاص تحت صلاحیت است. این تحول ماهوی، موجب تغییر در نحوه فهم عناصر مسئولیت، معیارهای انتساب، قلمرو تعهدات، و نیز الگوهای جبران خسارت شده است. در این بخش، عناصر و شرایط تحقق مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر در چهار محور اصلی شامل: وجود تعهد بین‌المللی، نقض تعهد، انتساب رفتار به دولت، و تحقق خسارت و رابطه سببیت، به‌صورت تفصیلی بررسی می‌شود و در هر محور به پرونده‌های شاخص رویه‌ای نیز استناد می‌گردد.

گفتار اول: وجود تعهد بین‌المللی حقوق بشری به‌عنوان مبنای مسئولیت

نخستین شرط تحقق مسئولیت مدنی دولت در حقوق بین‌الملل، وجود یک تعهد بین‌المللی الزام‌آور است. در حوزه حقوق بشر، این تعهدات عمدتاً از معاهدات حقوق بشری، حقوق بین‌الملل عرفی، و در مواردی از قواعد آمره (jus cogens) ناشی می‌شوند. ویژگی مهم تعهدات حقوق بشری آن است که غالباً ماهیت عینی (objective obligations) دارند و وابسته به اصل تقابل میان دولت‌ها نیستند؛ بلکه هدف آن‌ها حمایت مستقیم از اشخاص است. به همین دلیل، نقض این تعهدات حتی بدون ورود زیان به دولت دیگر نیز می‌تواند موجب مسئولیت بین‌المللی شود.

(Crawford, 2013)

معیارهایی مانند «کنترل مؤثر» و «وابستگی ساختاری» مطرح می‌شود.

در پرونده Bosnian Genocide case نزد دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان معیار کنترل مؤثر را برای انتساب اعمال گروه‌های غیردولتی به دولت بررسی و تبیین کرد و آن را معیار اصلی دانست. هرچند این معیار در حوزه حقوق بشر گاه با انعطاف بیشتری تفسیر شده است. (Tams et al., 2020)

در رویه حقوق بشری، مراجع منطقه‌ای گاه به‌جای تمرکز صرف بر کنترل عملیاتی، به تعهدات حمایتی دولت توجه می‌کنند؛ به این معنا که حتی در نبود انتساب مستقیم، اگر دولت در کنترل و نظارت کوتاهی کرده باشد، از مسیر نقض تعهدات مثبت مسئول شناخته می‌شود. این رویکرد کارکردی، دامنه مسئولیت مدنی دولت را گسترش داده است. (de Schutter, 2022)

در پرونده Al-Skeini v. United Kingdom، مرجع اروپایی با توسعه مفهوم صلاحیت و انتساب، مسئولیت دولت را نسبت به رفتار نیروهایش در خارج از قلمرو سرزمینی نیز شناسایی کرد. این رأی نقش مهمی در پیوند دادن انتساب با مفهوم صلاحیت حقوق بشری داشت. (Milanovic, 2021)

گفتار چهارم: خسارت، رابطه سببیت و الگوهای جبران

در مسئولیت مدنی دولت، برخلاف برخی اشکال مسئولیت بین‌المللی، عنصر خسارت همچنان جایگاه مهمی دارد، هرچند در حقوق بشر، مفهوم خسارت صرفاً مادی نیست و خسارات معنوی، حیثیتی و ساختاری را نیز دربر می‌گیرد. ادبیات جدید تأکید دارد که در نقض حقوق بشر، حتی نقض صرف حق می‌تواند مستوجب جبران باشد، ولو زیان مالی مستقیم اثبات نشود. (Shelton, 2021)

رابطه سببیت نیز در رویه قضایی با انعطاف تفسیر شده است. مراجع حقوق بشری غالباً از استاندارد سببیت سخت‌گیرانه فاصله گرفته و معیار «ارتباط معقول» یا «نقش مؤثر» دولت در وقوع زیان

مفهوم «نقض از طریق قصور» را به‌طور جدی وارد تحلیل مسئولیت کرده است. به بیان دیگر، اگر دولت از اتخاذ تدابیر معقول برای پیشگیری از نقض توسط اشخاص خصوصی خودداری کند، مسئول شناخته می‌شود. (Pisillo-Mazzeschi, 2018)

رویه قضایی نیز این تحول را به‌خوبی منعکس می‌کند. در پرونده Osman v. United Kingdom، مرجع اروپایی اعلام کرد که دولت در صورتی مسئول است که مقامات می‌دانستند یا باید می‌دانستند که خطر واقعی و فوری علیه حق حیات وجود دارد و با این حال، اقدامات پیشگیرانه معقول را اتخاذ نکرده‌اند. این استاندارد، مبنای مهمی برای توسعه مسئولیت ناشی از ترک فعل شد. (Milanovic, 2021)

در پرونده Velásquez Rodríguez v. Honduras در نظام بین‌آمریکایی نیز تأکید شد که حتی اگر عامل مستقیم نقض، مأمور رسمی نباشد، دولت در صورت عدم پیشگیری، تحقیق و مجازات، مسئول خواهد بود. این رأی نقطه عطفی در توسعه نظریه تعهد به دقت لازم و مسئولیت ناشی از قصور ساختاری دولت محسوب می‌شود. (Pasqualucci, 2019)

گفتار سوم: انتساب رفتار ناقض به دولت

انتساب، حلقه اتصال میان رفتار ناقض و شخصیت حقوقی دولت است. بدون انتساب، حتی اگر نقض رخ داده باشد، مسئولیت بین‌المللی دولت شکل نمی‌گیرد. قواعد انتساب در حقوق بین‌الملل عمومی تا حد زیادی در مواد مسئولیت دولت‌ها تبیین شده و در سال‌های اخیر، در پرتو پرونده‌های حقوق بشری، توسعه تفسیری یافته است. (Crawford, 2013)

انتساب در ساده‌ترین حالت، شامل رفتار ارگان‌های رسمی دولت است؛ اعم از قوای سه‌گانه، نیروهای نظامی و انتظامی، و مقامات محلی. اما پیچیدگی اصلی در مواردی است که رفتار توسط اشخاص یا نهادهای غیردولتی انجام می‌شود. در این موارد،

در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، گرچه تمرکز اصلی بر اختلافات میان دولت‌هاست، اما چند پرونده شاخص، نقش تعیین‌کننده‌ای در توسعه عناصر مسئولیت مرتبط با نقض‌های شدید حقوق بشری داشته است. در دعوای بوسنی و هرزگوین علیه صربستان درباره نسل‌کشی، موضوع اختلاف به وقایع جنگ بالکان و کشتار گسترده مسلمانان بوسنیایی، به‌ویژه در سربرنیتسا، بازمی‌گشت. دولت خواهان استدلال می‌کرد که نیروهای صرب بوسنی تحت هدایت و کنترل صربستان عمل کرده‌اند و بنابراین اعمال آنان به دولت منتسب است. دیوان پس از بررسی گسترده ادله، معیار «کنترل مؤثر عملیاتی» را برای انتساب به کار برد و نتیجه گرفت که اگرچه حمایت و نفوذ وجود داشته، اما سطح کنترل برای انتساب مستقیم کافی نبوده است. با این حال، دیوان در گامی بسیار مهم اعلام کرد که دولت صربستان تعهد مستقل خود به پیشگیری از نسل‌کشی و تعهد به تعقیب و مجازات عاملان را نقض کرده است. بدین ترتیب، حتی بدون احراز انتساب مستقیم فعل، مسئولیت بین‌المللی دولت به دلیل نقض تعهد مثبت محقق شد. این تحلیل، جایگاه ترک فعل و قصور در انجام تعهدات حمایتی را به‌عنوان مبنای مستقل مسئولیت تثبیت کرد و تأثیر عمیقی بر فهم مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر گذاشت. (Crawford, 2013; Tams et al., 2020)

دیوان در پرونده‌ای دیگر درباره بازداشت و اخراج یک تبعه خارجی، یعنی دعوای گینه علیه کنگو در قضیه احمدو سادیو دیالو، با وضعیتی مواجه شد که موضوع آن نقض حقوق فردی یک شخص در قلمرو دولت دیگر بود. اهمیت این پرونده در آن بود که دیوان نه تنها نقض تعهدات بین‌المللی نسبت به رفتار با بیگانگان را احراز کرد، بلکه وارد مرحله تعیین جبران شد و خسارت معنوی را نیز قابل تقویم دانست. پذیرش صریح خسارت معنوی و تعیین مبلغ برای آن، گامی مهم در تقویت بعد مدنی و ترمیمی مسئولیت دولت به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که در رویه جدید، صرف

را کافی دانسته‌اند. این امر به‌ویژه در پرونده‌های مربوط به نقض‌های ساختاری و سیستمی مشهود است.

از حیث جبران، الگوهای متنوعی شکل گرفته است: جبران مالی، اعاده وضع به حال سابق، تضمین عدم تکرار، اصلاح قوانین و رویه‌ها، و عذرخواهی رسمی. در سال‌های اخیر، رویکرد ترمیمی و ساختاری در جبران خسارت تقویت شده و مراجع بین‌المللی صرفاً به پرداخت غرامت بسنده نمی‌کنند، بلکه اصلاحات نهادی را نیز مطالبه می‌کنند. (de Schutter, 2022)

در بسیاری از آرای مرجع اروپایی، علاوه بر پرداخت «رضایت عادلانه»، دولت‌ها ملزم به اصلاح مقررات یا رویه‌های اداری شده‌اند. این تحول نشان‌دهنده گذار از جبران فردی به جبران ساختاری در مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر است.

مبحث سوم: تحلیل رویه مراجع بین‌المللی در احراز مسئولیت مدنی دولت و تعیین شیوه‌های جبران

تحول عملی مفهوم مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر بیش از هر منبع دیگری در بستر رویه مراجع قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی شکل گرفته است. اگرچه اسناد هنجاری و متون تدوینی چارچوب نظری مسئولیت را تعیین می‌کنند، اما این رویه قضایی است که با مواجهه با پرونده‌های واقعی، معیارهای احراز نقض، حدود تعهدات مثبت، ضوابط انتساب، استانداردهای اثبات و اشکال جبران را صورت‌بندی عملیاتی کرده است. به همین دلیل، تحلیل رویه‌ای را باید قلب تحلیلی نظام مسئولیت مدنی دولت در حوزه حقوق بشر دانست؛ زیرا در این سطح، مفاهیم انتزاعی به قواعد قابل اعمال تبدیل می‌شوند. بررسی تطور رویه نشان می‌دهد که سه جریان قضایی مهم — مرجع جهانی حل اختلافات دولت‌ها، مرجع منطقه‌ای اروپایی و مرجع منطقه‌ای بین‌آمریکایی — هر یک سهم ویژه‌ای در توسعه ابعاد مختلف این مسئولیت داشته‌اند و در مجموع، الگوی مسئولیت دولت را از یک مدل محدود نقض‌محور به یک مدل حمایت‌محور و ترمیمی ارتقاء داده‌اند.

اعلام نقض کافی تلقی نمی‌شود و جبران ملموس جایگاه پررنگ‌تری یافته است. (Forteau & Pellet, 2021) همچنین در دعوی مربوط به فعالیت‌های مسلحانه در قلمرو کنگو، دیوان مسئولیت دولت مداخله‌گر را نسبت به نقض‌های گسترده حقوق بشردوستانه و حقوق بشری پذیرفت و در مرحله بعد، وارد ارزیابی کمی خسارات شد. حرکت به سمت محاسبه تفصیلی خسارات انسانی، مالی و زیست‌محیطی نشان‌دهنده گذار از اعلام مسئولیت به سمت اجرای واقعی جبران است. (Talmon, 2023)

در سطح منطقه‌ای، رویه دیوان اروپایی حقوق بشر سهم بسیار گسترده‌تری در توسعه عملی مسئولیت مدنی دولت داشته است. حجم بالای پرونده‌ها و روش تفسیری پویا موجب شده است که این مرجع، مفاهیم تعهدات مثبت، پیشگیری، حمایت مؤثر و جبران ساختاری را به صورت منسجم توسعه دهد. در یکی از پرونده‌های اثرگذار، موضوع از آنجا آغاز شد که یک معلم با رفتارهای تهدیدآمیز نسبت به یک خانواده، خطر جدی ایجاد کرده بود و پلیس از وضعیت مطلع بود، اما اقدامات پیشگیرانه مؤثر انجام نداد. در نهایت، حمله مسلحانه رخ داد و یک نفر کشته شد. دادگاه با بررسی موضوع اعلام کرد که حق حیات صرفاً تعهد به خودداری از سلب حیات نیست، بلکه دولت باید در برابر خطرات قابل پیش‌بینی نیز اقدام معقول پیشگیرانه انجام دهد. معیار «خطر واقعی و فوری» و «آگاهی یا قابلیت آگاهی مقامات» در این رأی صورت‌بندی شد و به یکی از پایه‌های مسئولیت ناشی از قصور حمایتی تبدیل گردید. از این نقطه، مسئولیت مدنی دولت در حقوق بشر به طور جدی وارد قلمرو ترک فعل شد. (Mowbray, 2019)

در پرونده‌ای دیگر درباره خشونت خانگی، زنی که بارها از تهدید و ضرب و جرح شکایت کرده بود، از حمایت مؤثر پلیس برخوردار نشد و در نهایت فاجعه رخ داد. دادگاه نه تنها نقض تعهد حمایت را احراز کرد، بلکه این قصور را در پیوند با تبعیض جنسیتی تحلیل

نمود. اهمیت این رأی در آن است که مسئولیت مدنی دولت را با تبعیض ساختاری و ضعف سیستماتیک پیوند می‌زند و نشان می‌دهد که قصور نهادی می‌تواند هم‌زمان چند تعهد حقوق بشری را نقض کند. (de Schutter, 2022; Forteau & Pellet, 2021)

رویه اروپایی همچنین دامنه مسئولیت دولت را به وضعیت‌های فراسرزمینی گسترش داده است. در پرونده‌ای مربوط به عملیات نیروهای نظامی یک دولت در خارج از قلمرو سرزمینی، چند غیرنظامی کشته شدند و سؤال این بود که آیا تعهدات حقوق بشری در آن فضا اعمال می‌شود یا نه. دادگاه با تمرکز بر مفهوم «کنترل عملیاتی» اعلام کرد که هر جا دولت کنترل واقعی بر اشخاص یا موقعیت دارد، تعهدات و در نتیجه مسئولیت نیز برقرار است. این تفسیر، پیوند میان صلاحیت و مسئولیت مدنی را تقویت کرد و مانع از گریز دولت‌ها از پاسخگویی در عملیات برون‌مرزی شد. (Milanovic, 2021)

از حیث جبران، رویه اروپایی از پرداخت صرف غرامت فراتر رفته است. در پرونده‌ای که نقض ساختاری در نظام جبران حقوق مالکیت هزاران نفر وجود داشت، دادگاه با شناسایی مشکل ساختاری، دولت را به اصلاح نظام حقوقی ملزم کرد. شکل‌گیری آرای موسوم به «پایلوت» از همین جا آغاز شد؛ آرای که هدف آن‌ها نه تنها جبران زیان فردی، بلکه اصلاح ساختار ناقض است. این تحول، مسئولیت مدنی دولت را به ابزار اصلاح نهادی تبدیل کرده است. (Helfer & Voeten, 2020)

در نظام بین‌آمریکایی نیز رویکردی حتی ترمیمی‌تر شکل گرفته است. در پرونده‌ای مربوط به ناپدیدسازی قهری یک دانشجو توسط نیروهای امنیتی، دادگاه اعلام کرد حتی اگر مباشر دقیق شناسایی نشود، دولت به دلیل شکست در پیشگیری، تحقیق و مجازات مسئول است. این رأی چهار تعهد پیشگیری، تحقیق، مجازات و جبران را به عنوان بسته کامل تعهدات دولت تثبیت کرد.

تأثیر منفی دارند. تحلیل این چالش‌ها و بررسی راهکارهای تقویتی می‌تواند مسیر تکامل مسئولیت مدنی دولت را روشن‌تر کند و نشان دهد چگونه این مسئولیت می‌تواند از یک ابزار صرفاً جبرانی به یک سازوکار پیشگیرانه و اصلاحی تبدیل شود.

۱- چالش‌های مفهومی و حقوقی

یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، نبود معیارهای یکپارچه و استاندارد بین‌المللی برای انتساب اعمال دولت است. همان‌طور که در پرونده بوسنی و هرزگوین علیه صربستان که پیش‌تر در بخش سوم بررسی شد، (Tams et al., 2020) دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرد نیروهای شبه‌نظامی قابل انتساب مستقیم به دولت نیستند، اما دولت به دلیل قصور در پیشگیری از نسل‌کشی مسئول شناخته شد، روشن می‌شود که معیار «کنترل مؤثر» محدود و سخت‌گیرانه است. این معیار با استاندارد دادگاه اروپایی حقوق بشر در پرونده Osman متفاوت است که حتی کوتاهی دولت در پیشگیری از خطرات قابل پیش‌بینی را نیز موجب مسئولیت می‌داند. چنین اختلافی باعث پراکندگی حقوقی و کاهش پیش‌بینی‌پذیری مسئولیت دولت می‌شود، زیرا اعمال مشابه می‌تواند در مراجع مختلف نتایج متفاوت داشته باشد.

چالش دیگر، تداخل مسئولیت ناشی از فعل مستقیم و مسئولیت ناشی از ترک فعل یا قصور نهادی است. پرونده احمدو سادیو دیالو که پیش‌تر بررسی شد، نشان داد که حتی اعمال غیرمستقیم دولت یا قصور در حمایت از اتباع می‌تواند مسئولیت مدنی دولت را محقق کند. از سوی دیگر، پرونده Osman تأکید می‌کند که مسئولیت ناشی از قصور دولت در برابر خطرات قابل پیش‌بینی، مستقل از اقدامات مستقیم است. این تداخل پیچیدگی اثبات مسئولیت را افزایش داده و در بسیاری از کشورها، دسترسی قربانیان به شواهد کافی محدود است.

یکی دیگر از چالش‌های اساسی، مسئله مسئولیت دولت در قلمرو فراسرزمینی است. پرونده‌های Al-Skeini و Jaloud، که در

در پرونده‌های دیگر درباره قتل و ناپدیدسازی زنان و واکنش ناکافی و تبعیض‌آمیز نهادهای دولتی، دادگاه مجموعه‌ای از دستورات شامل اصلاح پروتکل‌های تحقیق، آموزش مأموران، ایجاد بانک اطلاعاتی و حتی برپایی یادبود عمومی صادر کرد. در این الگو، جبران صرفاً مالی نیست، بلکه بازسازی کرامت قربانی و اصلاح ساختارها هدف اصلی است و مسئولیت مدنی دولت به سازوکار عدالت ترمیمی نهادی تبدیل می‌شود. (Pasqualucci, 2019; Shelton, 2021)

در یک جمع‌بندی تحلیلی پیوسته، می‌توان گفت که رویه قضایی بین‌المللی سه مسیر مکمل را در توسعه مسئولیت مدنی دولت طی کرده است: مسیر نخست، تثبیت چارچوب هنجاری و عناصر دقیق مسئولیت در سطح جهانی؛ مسیر دوم، توسعه تعهدات مثبت، مسئولیت ناشی از قصور و جبران ساختاری تدریجی در سطح اروپایی؛ و مسیر سوم، گسترش الگوی جبران ترمیمی و دستورات نهادی گسترده در سطح بین‌آمریکایی. برآیند این سه مسیر نشان‌دهنده یک تحول پارادایمی است: مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر دیگر صرفاً واکنشی به نقض گذشته نیست، بلکه به ابزار پیشگیری، اصلاح و تضمین آینده تبدیل شده است. این دگرگونی مفهومی، جایگاه مسئولیت مدنی دولت را از یک نهاد جبرانی محدود به یک سازوکار تنظیم‌گر حکمرانی حقوق‌محور ارتقاء داده است.

مبحث چهارم: چالش‌ها، خلأها و راهکارهای توسعه نظام مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر

تحول مسئولیت مدنی دولت در حوزه نقض حقوق بشر، گرچه در دهه‌های اخیر از طریق رویه مراجع بین‌المللی توسعه یافته، همچنان با مجموعه‌ای از چالش‌های حقوقی، مفهومی، عملی و نهادی مواجه است که محدودیت‌های مهمی بر اثربخشی آن وارد می‌کند. این چالش‌ها نه تنها باعث ایجاد اختلاف میان رویه‌های مراجع مختلف می‌شوند، بلکه بر تحقق عدالت برای قربانیان نیز

González, مشاهده شد که بدون نظارت مؤثر، اصلاحات و جبران واقعی به تأخیر می‌افتد و اثرگذاری مسئولیت کاهش می‌یابد. دشواری دسترسی قربانیان به عدالت و شواهد نیز از مسائل مهم است. همان‌طور که پرونده Osman نشان داد، احراز قصور دولت نیازمند اسناد داخلی و شهادت‌های دقیق است. (Mowbray, 2019) نبود شفافیت و محدودیت دسترسی به اطلاعات باعث کاهش اثربخشی مسئولیت مدنی دولت می‌شود و عدالت قربانیان را تهدید می‌کند.

۳- تکوین معیارهای احراز مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر در رویه مراجع بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین منابع زنده و پویا برای فهم معیارهای تحقق مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر، رویه مراجع بین‌المللی است. اگرچه اسناد بین‌المللی چارچوب‌های کلی تعهدات دولت‌ها را تعیین می‌کنند، اما این آرای قضایی هستند که عناصر انتساب، معیارهای نقض، دامنه تعهدات مثبت، گستره جبران خسارت و حدود مسئولیت ناشی از فعل و ترک فعل دولت را به صورت عملی و عینی تبیین کرده‌اند. بررسی پرونده‌های شاخص نشان می‌دهد که رویکرد مراجع بین‌المللی از یک مدل محدود و فعل‌محور به سمت الگویی توسعه‌یافته، حمایت‌محور و مبتنی بر تعهدات مراقبتی و ساختاری حرکت کرده است.

در پرونده بوسنی و هرزگوین علیه صربستان نزد دیوان بین‌المللی دادگستری، موضوع مسئولیت دولت در قبال نسل‌کشی سرب‌نیتسا مطرح بود. بوسنی ادعا می‌کرد که صربستان مسئول مستقیم اقدامات نیروهای صرب بوسنی است. دیوان در بررسی خود، به طور مفصل به معیار انتساب پرداخت و اعلام کرد که برای انتساب رفتار یک گروه مسلح غیردولتی به دولت، باید «کنترل مؤثر» دولت بر عملیات خاص احراز شود. دیوان نتیجه گرفت که اگرچه حمایت، تجهیز و ارتباط وجود داشته، اما کنترل عملیاتی مستقیم اثبات نشده است؛ بنابراین، مسئولیت مستقیم انتسابی برقرار

بخش سوم توضیح داده شد، نشان می‌دهند که هر جا دولت کنترل عملیاتی بر اشخاص یا موقعیت داشته باشد، مسئولیت ناشی از تعهدات حقوق بشری نیز برقرار است. با این حال، در عمل، دولت‌ها محدودیت‌های حاکمیتی و اجرایی را به عنوان توجیه برای عدم پذیرش مسئولیت مطرح می‌کنند و این موجب خلأ در تحقق عدالت قربانیان می‌شود.

۲- چالش‌های عملی و اجرایی

از منظر عملی، تفاوت در شیوه‌های جبران خسارت بین مراجع مختلف همچنان یک مشکل بزرگ است. دیوان جهانی اغلب محدود به تعیین خسارت مالی است، در حالی که دادگاه اروپایی و بین‌آمریکایی علاوه بر جبران مالی، ابزارهای ترمیمی و ساختاری نیز ارائه می‌دهند. برای نمونه، پرونده Broniowski، که در این بخش برای اولین بار معرفی می‌شود، به مسئله نقض ساختاری حقوق اقلیت لهستانی در لهستان مربوط است. دادگاه اروپایی تصمیم گرفت دولت نه تنها خسارت مالی بدهد، بلکه نظام حقوقی خود را اصلاح و سازوکارهای پیشگیرانه ایجاد کند تا نقض تکرار نشود. (Helfer & Voeten, 2020)

به همین ترتیب، در پرونده González ("Cotton Field"), مرجع بین‌آمریکایی به بررسی قتل و خشونت سیستماتیک علیه زنان در مکزیک پرداخت. دادگاه علاوه بر جبران مالی، دستور داد اصلاحات نهادی، آموزش مأموران، ایجاد بانک اطلاعاتی قربانیان و اقدامات یادبود عمومی انجام شود. این نمونه نشان می‌دهد که مسئولیت مدنی دولت می‌تواند به یک سازوکار ترمیمی و اصلاحی تبدیل شود که پیشگیری و بازسازی کرامت قربانیان را نیز هدف قرار می‌دهد.

محدودیت‌های نظارتی بر اجرای آرای بین‌المللی چالش دیگری است. حتی وقتی تصمیمات صادر می‌شوند، اجرای کامل آن‌ها اغلب با مقاومت دولت‌ها یا تأخیر مواجه می‌شود. در پرونده‌های ساختاری اروپایی و بین‌آمریکایی، مانند Broniowski و

عطفی در شناسایی تعهدات مثبت حمایتی دولت و مسئولیت ناشی از ترک فعل بود. (Mowbray, 2019)

در پرونده *Opuz v. Turkey*، موضوع خشونت خانگی شدید و مکرر علیه یک زن و بی تفاوتی مراجع دولتی مطرح بود که نهایتاً به قتل مادر وی انجامید. دادگاه اروپایی با بررسی سابقه شکایات و اطلاع مقامات، اعلام کرد که دولت ترکیه به دلیل عدم مداخله مؤثر و حمایت کافی، نه تنها تعهد به حمایت از حق حیات و منع رفتار غیرانسانی را نقض کرده، بلکه مرتکب تبعیض جنسیتی نیز شده است. این رأی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا مسئولیت مدنی دولت را به حوزه قصور ساختاری و الگوی بی‌توجهی نهادی گسترش داد و نشان داد که بی‌عملی سیستماتیک نیز می‌تواند مبنای مسئولیت جبرانی باشد. (de Schutter, 2022)

در حوزه صلاحیت فراسرزمینی، پرونده *Al-Skeini v. United Kingdom* اهمیت زیادی دارد. موضوع مربوط به کشته شدن چند شهروند عراقی در جریان عملیات نیروهای بریتانیایی در بصره بود. دولت بریتانیا استدلال می‌کرد که کنوانسیون اروپایی در خارج از قلمرو سرزمینی قابل اعمال نیست. دادگاه اروپایی این استدلال را نپذیرفت و اعلام کرد هر جا دولت از طریق نیروهای خود کنترل و اقتدار عملی بر اشخاص اعمال کند، تعهدات حقوق بشری نیز جاری است. بنابراین، دولت موظف به تحقیق مؤثر و پاسخگویی است. این رأی دامنه مسئولیت مدنی دولت را به عملیات برون‌مرزی گسترش داد.

در پرونده *Jaloud v. Netherlands* نیز یک شهروند عراقی در ایست بازرسی تحت کنترل نیروهای هلندی کشته شد. دادگاه اروپایی اعلام کرد که وجود ساختار فرماندهی و کنترل عملیاتی برای احراز صلاحیت و مسئولیت دولت کافی است. اهمیت این رأی در تثبیت معیار «کنترل واقعی» در وضعیت‌های عملیاتی خارج از قلمرو است که مسئولیت جبرانی دولت را فعال می‌کند.

(Milanovic, 2021)

نشد. با این حال، دیوان گام مهمی برداشت و اعلام کرد که صربستان به دلیل نقض تعهد به پیشگیری از نسل‌کشی و تعهد به مجازات عاملان مسئول است. اهمیت این رأی در آن است که مسئولیت مدنی دولت را نه فقط بر پایه فعل مستقیم، بلکه بر مبنای قصور در انجام تعهدات مثبت پیشگیرانه نیز شناسایی کرد؛ تحولی مهم در توسعه مبنای مسئولیت. (Tams et al., 2020)

در پرونده احمدو سادیو دیالو نیز در همان مرجع، موضوع رفتار دولت کنگو با یک تبعه خارجی بازداشت‌شده و اخراج‌شده مطرح بود. دیوان با بررسی رفتار مأموران و نقض تضمین‌های دادرسی، بازداشت خودسرانه و اخراج غیرقانونی را احراز کرد. نکته مهم در این پرونده آن بود که دیوان، نقض تعهدات رفتاری دولت نسبت به اتباع خارجی را مستقیماً موجب مسئولیت مدنی دانست و دولت را به جبران خسارت مادی و معنوی محکوم کرد. این رأی نشان داد که حتی در حوزه رفتار اداری و انتظامی، هرگاه استانداردهای بین‌المللی رعایت نشود، مسئولیت جبرانی دولت فعال می‌شود و جبران می‌تواند شامل خسارات غیرمادی نیز باشد. (Forteau & Pellet, 2021)

در سطح منطقه‌ای، نقش دیوان اروپایی حقوق بشر در توسعه معیارهای مسئولیت مدنی دولت بسیار برجسته است. در پرونده *Osman v. United Kingdom*، ماجرا از آنجا آغاز شد که یک فرد پس از بروز نشانه‌های تهدیدآمیز و رفتارهای خطرناک نسبت به یک خانواده، در نهایت مرتکب قتل پدر خانواده و جراحات شدید پسر شد. خانواده قربانی ادعا کردند که پلیس از خطر جدی آگاه بوده ولی اقدام پیشگیرانه مؤثر انجام نداده است. دادگاه اروپایی با طرح آزمون «خطر واقعی و قابل پیش‌بینی» اعلام کرد که اگر مقامات از خطر جدی علیه جان اشخاص مطلع باشند یا باید مطلع می‌بودند و با این حال، اقدامات معقول پیشگیرانه انجام ندهند، دولت مسئول نقض حق حیات است. این رأی نقطه

در نظام بین‌آمریکایی، پرونده کلاسیک Velásquez Rodríguez v. Honduras از بنیادی‌ترین آرای توسعه‌دهنده مسئولیت دولت است. موضوع درباره ناپدیدسازی قهری یک دانشجو توسط عوامل وابسته به دولت بود. دادگاه اعلام کرد حتی اگر عامل مستقیم شناسایی نشود، وقتی الگوی ناپدیدسازی و قصور در تحقیق و پیگرد وجود دارد، دولت مسئول است. این رأی اصل مهمی را تثبیت کرد: مسئولیت دولت ناشی از نقض تعهد به پیشگیری، تحقیق، مجازات و جبران است، نه فقط فعل مستقیم مأمور مشخص.

همچنین در پرونده González (“Cotton Field”) v. Mexico، موضوع قتل و ناپدیدسازی زنان در سیوداد خوارز و بی‌توجهی سیستماتیک مقامات بود. مرجع بین‌آمریکایی اعلام کرد دولت مکزیک به دلیل قصور ساختاری در پیشگیری، تحقیق و حمایت، مسئول است و علاوه بر غرامت مالی، باید اصلاحات نهادی، آموزش پلیس، ایجاد پایگاه داده و اقدامات یادبود عمومی انجام دهد. این پرونده نمونه بارز گذار از جبران صرف مالی به جبران ساختاری و اصلاح‌محور است.

مجموع این رویه‌ها نشان می‌دهد که معیارهای احراز مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر، به‌طور فزاینده‌ای بر تعهدات مثبت، پیشگیری، حمایت مؤثر، کنترل عملیاتی و پاسخگویی ساختاری استوار شده است و مفهوم جبران نیز از غرامت صرف به ترمیم نهادی و تضمین عدم تکرار توسعه یافته است.

۴- چالش‌ها و مسیرهای تقویت کارآمدی مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر (نسخه پیوسته و مشروح)

با وجود توسعه چشمگیر معیارهای مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر، نظام موجود همچنان با دشواری‌های جدی در سطح نظری و عملی مواجه است. نخستین چالش، پراکندگی معیارهای انتساب و احراز نقض در مراجع مختلف است. همان‌گونه که در پرونده بوسنی علیه صربستان که در بخش پیش توضیح داده شد

مشاهده گردید، معیار «کنترل مؤثر» بسیار مضیق تفسیر شد، در حالی که در رویه اروپایی مانند Osman و Opuz، که پیش‌تر شرح داده شد، استاندارد مسئولیت بر پایه خطر قابل پیش‌بینی و قصور حمایتی شکل گرفت. این تفاوت رویکرد باعث می‌شود دولت‌ها با رژیم‌های مسئولیتی ناهمگون مواجه شوند و پیش‌بینی‌پذیری حقوقی کاهش یابد.

مسئله دیگر، دشواری اثبات قصور و ترک فعل است. در پرونده‌های مربوط به خشونت خانگی، ناپدیدسازی یا تهدیدات تدریجی، قربانیان باید نشان دهند که مقامات از خطر آگاه بوده یا باید می‌بودند. این امر نیازمند دسترسی به اسناد داخلی، گزارش‌های پلیسی و اطلاعات امنیتی است که غالباً محرمانه تلقی می‌شود. در نتیجه، بار اثبات عملاً سنگین می‌شود و کارآمدی مسئولیت مدنی تضعیف می‌گردد. (de Schutter, 2022)

همچنین تفاوت الگوهای جبران خسارت میان نظام‌ها مشکل‌ساز است. همان‌طور که در پرونده González و نیز Broniowski، که در بخش قبل معرفی شد، دیده می‌شود، برخی مراجع به جبران ساختاری و اصلاح نهادی روی آورده‌اند، در حالی که برخی دیگر عمدتاً به غرامت مالی بسنده می‌کنند. نبود یک چارچوب هماهنگ برای انواع جبران — مالی، نمادین، ساختاری و تضمین عدم تکرار — باعث ناهمگونی نتایج و کاهش اثر پیشگیرانه مسئولیت می‌شود. چالش مهم دیگر، اجرای آرای جبرانی است. حتی زمانی که حکم به اصلاح قانون، آموزش مأموران یا ایجاد سازوکارهای نظارتی صادر می‌شود، اجرای کامل آن به اراده سیاسی و ظرفیت اداری دولت وابسته است. تجربه پرونده‌های ساختاری در نظام‌های اروپایی و بین‌آمریکایی نشان داده که بدون نظارت مستمر و فشار نهادی، اجرای اصلاحات با تأخیر یا اجرای ناقص مواجه می‌شود. (Helfer & Voeten, 2020)

برای تقویت کارآمدی این نظام، حرکت به سوی همگرایی معیارهای انتساب و قصور ضروری است؛ به‌گونه‌ای که

تضمین حقوق بشر، ترمیم قربانیان و اصلاح ساختارهای آسیب‌پذیر تبدیل کرده است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تحلیل این مقاله، روشن شدن نقش رویه قضایی در تبیین و توسعه معیارهای مسئولیت دولت است. پرونده‌ها و آرای بین‌المللی نشان می‌دهند که دولت‌ها نمی‌توانند صرفاً با استناد به حاکمیت ملی، تعهدات خود را در برابر نقض حقوق بشر نادیده بگیرند. معیارهایی چون «کنترل مؤثر»، «خطر واقعی و قابل پیش‌بینی»، و «قصور ساختاری و نهادی» اکنون به خطوط قرمز و حداقل استانداردهای مسئولیت تبدیل شده‌اند. این معیارها، ضمن حفظ چارچوب‌های اصولی، امکان پاسخگویی دقیق و عدالت‌محور را فراهم می‌کنند و دولت‌ها را به اتخاذ اقدامات پیشگیرانه و اصلاحی ملزم می‌سازند.

تحلیل چالش‌ها نشان می‌دهد که پراکندگی معیارها، دشواری اثبات قصور، تفاوت در شیوه‌های جبران، محدودیت‌های نظارتی و دسترسی ناکافی قربانیان، همچنان مانع تحقق کامل مسئولیت مدنی دولت است. با این حال، رویه‌های بین‌المللی نوین، به‌ویژه آن‌هایی که ابزارهای ترمیمی و اصلاحی را پیش‌بینی می‌کنند، مسیر تقویت و ارتقای کارآمدی مسئولیت دولت را روشن ساخته‌اند. ترکیب جبران مالی، اصلاح نهادی، آموزش و نظارت مستمر، نظام مسئولیت را به یک سازوکار جامع تبدیل می‌کند که نه تنها به قربانیان عدالت می‌رساند، بلکه از تکرار نقض جلوگیری می‌کند و دولت‌ها را به پاسخگویی مستمر موظف می‌سازد.

در پایان، می‌توان نتیجه گرفت که مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر دیگر یک نهاد صرفاً جبرانی نیست، بلکه به یک ابزار پیشگیرانه، اصلاحی و تضمینی برای حقوق بشر تبدیل شده است. استمرار توسعه این نهاد، همراه با همگرایی معیارها، افزایش شفافیت، تقویت نظارت بر اجرای آرای بین‌المللی و ارتقای دسترسی قربانیان به عدالت، می‌تواند تضمین کند که دولت‌ها همواره پاسخگو باقی بمانند و نقض حقوق بشر به حداقل ممکن

استانداردهای حدافلی مشترک در سطح بین‌المللی تدوین شود. همچنین باید جبران خسارت از مدل صرفاً مالی به الگوی ترکیبی مالی، ترمیمی و اصلاحی گسترش یابد؛ الگویی که در آرای بین‌المللی به‌خوبی شکل گرفته است. تقویت سازوکارهای نظارت بر اجرای احکام، افزایش شفافیت اسناد دولتی در پرونده‌های حقوق بشری، و تسهیل دسترسی قربانیان به ادله و مشاوره حقوقی تخصصی، می‌تواند اثربخشی عملی مسئولیت مدنی دولت را افزایش دهد. در نهایت، پیوند دادن مسئولیت مدنی با سازوکارهای پیشگیرانه و اصلاح ساختارهای پرخطر، این نهاد را از ابزار جبران گذشته به ابزار تضمین آینده تبدیل خواهد کرد. تحلیل چالش‌ها، خلأها و راهکارها نشان می‌دهد که مسئولیت مدنی دولت، هرچند از طریق رویه بین‌المللی پیشرفت کرده، اما همچنان با محدودیت‌های قابل توجهی مواجه است. با اجرای راهکارهای پیشنهادی، مسئولیت مدنی دولت می‌تواند به یک سازوکار جامع، پیشگیرانه و اصلاحی تبدیل شود که هم عدالت گذشته را تحقق می‌بخشد و هم حفاظت مؤثر از حقوق بشر و ارتقای حکومت حقوق‌محور را تضمین می‌کند.

نتیجه‌گیری

بررسی مسئولیت مدنی دولت در نقض حقوق بشر نشان می‌دهد که این نهاد حقوقی، اگرچه سابقه‌ای طولانی در نظام‌های بین‌المللی دارد، اما در دهه‌های اخیر با تحولات عمیق و گسترده‌ای مواجه شده است. تحلیل پرونده‌های شاخص بین‌المللی و منطقه‌ای نشان می‌دهد که مسئولیت دولت دیگر محدود به اعمال مستقیم مأموران یا گروه‌های تحت کنترل مستقیم نیست؛ بلکه شامل قصور در پیشگیری، ترک فعل‌های حمایتی، بی‌تفاوتی سیستماتیک و حتی نقص در سازوکارهای نهادی می‌شود. این روند بیانگر گسترش دامنه مسئولیت دولت از جنبه صرفاً جبرانی به جنبه پیشگیرانه و اصلاحی است و به تدریج مسئولیت مدنی دولت را به ابزاری برای

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

کاهش یابد. این تحولات نه تنها ارزش علمی و عملی مسئولیت

مدنی دولت را نشان می‌دهد، بلکه افق روشنی برای تحقق عدالت

جهانی و حمایت از کرامت انسانی ارائه می‌کند.

EXTENDED ABSTRACT

State civil liability for human rights violations has become one of the central mechanisms through which contemporary international law seeks to reconcile State sovereignty with the effective protection of individuals' fundamental rights. In the classical structure of international law, State responsibility was largely conceptualized as a consequence of inter-State injury, where the breach of an international obligation generated secondary obligations toward another State. However, the expansion of international human rights law has transformed this paradigm by placing the individual, rather than only the State, at the center of legal protection. Accordingly, the responsibility of the State is no longer confined to diplomatic protection or material injury to another State; rather, it extends to violations affecting human dignity, bodily integrity, liberty, equality, procedural guarantees, and access to effective remedies. This transformation reflects the broader movement from a State-centered model of international law toward a human-oriented framework in which States are bearers of binding obligations toward persons under their jurisdiction and, in certain contexts, toward the international community as a whole (Brownlie, 2017; Crawford, 2019; Peters, 2019). The article therefore situates State civil liability within the broader doctrine of international responsibility while emphasizing that human rights obligations have distinct features: they are often objective, protective, continuing, and not merely reciprocal. These features require a more flexible understanding of breach, attribution, causation, and reparation than the traditional model of inter-State responsibility

could provide (Clapham, 2018; de Schutter, 2022).

The main purpose of the study is to explain the conceptual and legal framework of State civil liability for human rights violations and to analyze the criteria used by international judicial and quasi-judicial bodies in establishing such liability. The study addresses three interrelated questions: first, what are the foundations and elements of State civil liability in cases involving human rights violations under international law; second, what standards do international bodies apply in determining breach and attribution; and third, what models of reparation have emerged in response to human rights violations committed or tolerated by States? Methodologically, the article adopts a descriptive-analytical approach based on library research, international legal instruments, doctrinal sources, and the jurisprudence of international courts and human rights bodies. The analysis is grounded in the distinction between primary rules, which define the substantive obligations of States, and secondary rules, which determine the consequences of breach, including cessation, non-repetition, and reparation (Crawford, 2013; Shaw, 2021). This distinction is particularly important because the responsibility of the State in human rights law does not arise only from direct unlawful conduct by State organs; it may also arise from omissions, inadequate regulation, failure to prevent foreseeable harm, failure to investigate, and failure to provide effective remedies. Thus, the study examines State liability not merely as a retrospective compensatory institution, but also as a

preventive and regulatory mechanism that can influence public governance, institutional reform, and the practical effectiveness of human rights norms (Shelton, 2015, 2021).

The findings indicate that the first element of State civil liability in this field is the existence of a binding international human rights obligation, whether derived from treaty law, customary international law, or, in certain cases, peremptory norms. The second element is breach, which occurs when State conduct, whether by act or omission, is incompatible with the applicable international obligation. The third element is attribution, meaning that the relevant conduct must be legally connected to the State; this includes the conduct of State organs, public authorities, persons or entities exercising governmental authority, and, in certain circumstances, non-State actors acting under State direction or control (Crawford, 2019; Forteau & Pellet, 2021). However, the jurisprudence of human rights bodies shows that attribution is not the only route to responsibility. Even where the direct perpetrator is a private individual or a non-State actor, the State may incur responsibility if it fails to exercise due diligence by preventing, investigating, punishing, or remedying foreseeable violations. This is one of the most significant developments in contemporary human rights responsibility, because it shifts the inquiry from the subjective fault of a specific official to the objective adequacy of State action in protecting rights (Mowbray, 2019; Pisillo-Mazzeschi, 2018). In this framework, positive obligations occupy a central position. They require States not only to refrain from violating rights, but also to organize their legal, administrative, judicial, and security systems in a manner capable of ensuring practical and effective protection. This development has expanded State liability from direct violations to structural failure, institutional negligence,

and systemic patterns of inaction (de Schutter, 2022; Letsas, 2021).

The jurisprudence of international bodies confirms this evolution. The International Court of Justice has contributed to the clarification of general elements of responsibility, particularly in relation to attribution, prevention, and reparation. In cases involving genocide, armed activities, detention, and expulsion, the Court has emphasized that responsibility may arise not only from direct commission but also from breach of autonomous obligations such as prevention, prosecution, and reparation. The Genocide Convention jurisprudence is especially important because it demonstrates that even where direct attribution of the conduct of a non-State group is not established under the strict standard of effective control, a State may still be responsible for failing to prevent or punish grave violations when it had the capacity to influence events (Crawford, 2013; Tams et al., 2020). Regional human rights courts have further developed this approach. The European Court of Human Rights has played a leading role in elaborating positive obligations, the standard of real and immediate risk, the due diligence requirement, and the responsibility of States for foreseeable harm caused by private actors or institutional failure (Letsas, 2021; Mowbray, 2019). The Court has also extended human rights responsibility to certain extraterritorial contexts where a State exercises effective authority or control over persons or situations outside its territory (Milanovic, 2021). Similarly, the Inter-American Court of Human Rights has advanced a strongly remedial and victim-centered model by recognizing State responsibility for enforced disappearances, gender-based violence, failure to investigate, and structural discrimination (Pasqualucci, 2019).

The study also shows that the concept of reparation has undergone substantial

transformation in the context of human rights violations. In the classical doctrine of State responsibility, reparation was generally organized around restitution, compensation, and satisfaction. In contemporary human rights practice, however, these forms have been supplemented by guarantees of non-repetition, legislative reform, institutional restructuring, official acknowledgment, public apology, memorialization, training of public officials, revision of administrative practices, and creation of monitoring mechanisms. This broader remedial model reflects the nature of human rights harm, which is often not merely economic but also moral, dignitary, social, and structural (de Schutter, 2022; Shelton, 2021). The European model has increasingly used structural and pilot-judgment approaches to address repetitive violations rooted in defective legislation or administrative practice, thereby transforming individual litigation into a mechanism of systemic reform (Helfer & Voeten, 2020). The Inter-American model has gone even further in many cases by requiring symbolic, institutional, and collective remedies designed to restore victims' dignity and prevent recurrence (Pasqualucci, 2019). At the same time, important challenges remain. These include the difficulty of proving causation in structural violations, inconsistencies among international bodies regarding attribution and due diligence, State resistance to the implementation of reparatory judgments, the possible tension between reparation and State immunity, and uneven access of victims to evidence and international remedies (Shaw, 2021; Talmon, 2023).

In conclusion, State civil liability for human rights violations has evolved from a narrow compensatory doctrine into a broader legal mechanism for accountability, prevention, institutional reform, and the protection of human dignity. The contemporary model no longer treats responsibility as limited to direct

acts of State agents, but extends it to omissions, foreseeable risks, systemic failures, inadequate investigations, and failure to provide effective remedies. International judicial practice demonstrates that the effectiveness of human rights depends not only on the recognition of substantive rights, but also on the existence of legal consequences when those rights are violated. The development of positive obligations, due diligence standards, structural remedies, and guarantees of non-repetition shows that State responsibility has become a central instrument for transforming abstract human rights commitments into enforceable legal duties. Nevertheless, the effectiveness of this system depends on greater coherence in standards of attribution and breach, stronger supervision of implementation, improved access of victims to justice and evidence, and a more integrated approach to financial, symbolic, and institutional reparation. Strengthening these dimensions can help ensure that State responsibility functions not only as a response to past violations, but also as a forward-looking framework for preventing future harm and promoting rights-based governance.

References

- Brownlie, I. (2017). *Principles of Public International Law* (8th ed.). Mofid University Press.
- Cassese, A. (2013). *International Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Clapham, A. (2018). *Human Rights: A Very Short Introduction* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Crawford, J. (2013). *State Responsibility: The General Part*. Cambridge University Press.
- Crawford, J. (2019). *Brownlie's Principles of Public International Law* (9th ed.). Oxford University Press.
- de Schutter, O. (2022). *International Human Rights Law* (3rd ed.). Cambridge University Press.
- Forteau, M., & Pellet, A. (2021). *International Law* (3rd ed.). LGDJ.
- Helfer, L., & Voeten, E. (2020). International courts as agents of legal change. *Annual Review of Political Science*.
- Letsas, G. (2021). *The ECHR as a Living Instrument*. Oxford University Press.

- Milanovic, M. (2021). *Extraterritorial Application of Human Rights Treaties* (updated ed.). Oxford University Press.
- Mir Mousavi, S. A., & Haghighat, S. S. (2002). *Foundations of Human Rights from the Perspective of Islam and Other Schools*. Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Mowbray, A. (2019). *Cases and Materials on the European Convention on Human Rights*. Oxford University Press.
- Pasqualucci, J. (2019). *The Practice and Procedure of the Inter-American Court of Human Rights* (3rd ed.). Cambridge University Press.
- Peters, A. (2019). *Beyond Human Rights: The Legal Status of the Individual in International Law*. Cambridge University Press.
- Pisillo-Mazzeschi, R. (2018). The due diligence rule and the nature of the international responsibility of states. *German Yearbook of International Law*.
- Shaw, M. (2021). *International Law* (9th ed.). Cambridge University Press.
- Shelton, D. (2015). *Remedies in International Human Rights Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Shelton, D. (2021). *Remedies in International Human Rights Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Talmon, S. (2023). The ICJ's reparations jurisprudence. *Journal of International Dispute Settlement*, 14(2), 210-229.
- Tams, C., Berster, L., & Schiffbauer, B. (2020). *Genocide Convention Commentary*. Hart.